



# گروه‌افتا یاشورای رهبری



حامد عبداللهی

اشاره:

اکنون با گذشت نزدیک به سه دهه از انقلاب شکوهمند و بی نظیر اسلامی در ایران، طبیعی است که اصول و عملکرد های این نظام مورد بررسی عالمانه قرار گیرد تا جایی برای دست درازی نامجرمان نباشد. این نوشتار به بررسی گوشه کوچکی از مباحث مطرح درباره ولایت فقیه و فردی و شورایی بودن آن می پردازد.

اصل مترقی ولایت فقیه، برگرفته از ریشه‌های ناب و همه‌جانبه‌نگر فقه شیعه، از چنان استواری برخوردار است که دست‌اندازی کوتاه‌اندیشان به شاخسار آن نمی‌رسد. امروز دیگر نمی‌توان منکر ولایت فقیه و توانایی‌های آن شد و نسبت به مسایل اجتماعی و سیاسی بی‌نظر بود. ادعای پیروی از تشیع به مثابه یک نظام کامل، به جز ارایه سامانه‌ای چند منظوره و کاربردی راه دیگری نمی‌گذارد.

نگاه دگم، شرم‌آلود، بسته و منفعلانه به مذهب در عصری که خمینی کبیر «ره» آن را دگرگون کرده و تاریخش را رقم زده، رنگ باخته و جایی برای توهم و خرافه باقی نگذاشته است. در جهان شهر امروز، باز تولید اندیشه‌های ناب آسمانی پیراسته از زنگارهای خاک خورده، اکسیری حیات بخش برای فطرت‌های زندانی پیچ و مهره شده است.

ولایت فقیه، با دو عنصر ولایت و فقاہت، بی شک رکنی در عالم تشیع و اصلی مؤثر در



با مرور وظایف مصرح ولی فقیه در قانون اساسی، به راحتی می توان از بایستگی مدیریت واحد کشور، خبردار شد. وظایفی چون: تعیین سیاست های کلی نظام، نظارت بر حسن اجرای آن، فرمان همه پرسی، فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها، نصب و عزل و قبول استعفای فقهای شورای نگهبان، عالی ترین مقام قوه قضاییه، رییس سازمان صدا و سیما، رییس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی و حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه، حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، امضاء حکم ریاست جمهوری، عزل رییس جمهور و عفو یا تخفیف مجازات محکومیت.

به راستی چگونه می توان با اداره شورایی کشور، مهم ترین اصل نظام مقدس جمهوری اسلامی، یعنی ولایت مطلقه فقیه را پاس داشت؟ مقامی که سوای قانون (که به بخشی از شئون آن اشاره کرده) ارزش و اعتبار خاصی در مکتب شیعه و زمان غیبت دارد و «ولایت امر و امامت امت» را عهده دار است؟

جالب این جاست که گزینه شورای رهبری در متن پیشین قانون اساسی، پس از ذکر شرایط رهبر، بدین صورت مطرح شده بود: «در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.»

به خوبی پیداست که حتی در متن سابق، اولویت با انتخاب یک فرد بوده و تنها برای رفع اشکال احتمالی در نبود مرجعی که اکثر شرایط را داشته باشد،

جهان اسلام و نقطه عطفی در دنیا است. از این رو هر آنچه پیرامون آن گفته می شود؛ از نقد و رد گرفته تا اقتراح و تأیید، باید با لحاظ این جایگاه و شأن، بیان شود.

یکی از نکته های ظریف، که به گونه ای آرام در میان اقوال و نقل ها شناور است و شاید نتوان گوینده مشخصی برای آن یافت، مسئله شورایی بودن ولایت فقیه است.

شاید تصریح متن قانون اساسی، (پیش از اصلاح) بر امکان شورایی بودن این اصل، شائبه استواری این گزینه را بنمایاند اما همان ویرایش دوم و تأیید و تصویب، پایداری آن را به چالش کشید.

نظر به اصل مترقی ولایت فقیه با آن همه اهمیت که گوشه ای از آن، گفته آمد و نیز با مطالعه کتاب ساده و گویای بنیان گذار نظام اسلامی در این باره، پرسشی برخی اذهان را مشغول می کند که چگونه است امروز با گذشت سالها از اجرای این اصل و اعتراف دوست و دشمن به رفیع و رکین بودن این اصل، بعضی همچنان پیگیر طرح شورایی بودن آن هستند؟

آشکار است که تصمیم گیری، تسلط بر امور و ابلاغ دستور، چنانچه از دایره گسترده ای صادر شود، آفت های بسیاری دارد که با اصل مدیریت جامعه در تضاد است.

در یک نهاد بسیار کوچک اقتصادی، هیئت مدیره که از سهام داران بزرگ هستند، همواره برای مدیریت از یک فرد قوی به عنوان مدیر اجرایی بهره می گیرند که خود عضو هیئت مدیره و سهام دار است، زیرا اداره امور یک شرکت یا کارخانه با چند صدایی مدیران، امکان پذیر نیست.

سیاست گذاری کلان، و قوف بر مسایل شرعی و فقهی، تنظیم روابط قوای سه گانه و احاطه بر امور لشکری و کشوری؛ از کمترین مسئولیت های ولی فقیه است که نمی توان به سادگی با طرح شورایی شدن این مقام از پیامدهای آن صرف نظر کرد.

با مرور وظایف مصرح ولی فقیه در قانون اساسی، به راحتی می توان از بایستگی مدیریت واحد کشور، خبردار شد. وظایفی چون: تعیین سیاست های کلی نظام، نظارت بر حسن اجرای آن، فرمان همه پرسی، فرماندهی کل نیروهای مسلح و ...

تکیه بر واحد بودن مدیر جامعه به معنای اقتدار گرایی و خودکامگی نیست تا بهانه شبهه افکنی عده ای شود چه آن که با تمهیدات قانون و شرایطی که برای رهبر لحاظ شده، کمترین احتمال لغزش را در بین مسئولان نظام داراست.

ولایت فقیه، با دو عنصر ولایت و فقاقت، بی شک رکنی در عالم تشیع و اصلی مؤثر در جهان اسلام و نقطه عطفی در دنیا است.



شورای رهبری متشکل از سه یا پنج مرجع، مطرح شده است.

این احتمال ضعیف نیز با حذف شرط مرجعیت، برطرف شده زیرا دامنه انتخاب را بین مجتهدان واجد شرایط گسترده است و گزینش یک نفر که امتیاز بیشتری داشته باشد، دست یافتنی است.

از این نکته نباید غافل بود که تکیه بر واحد بودن مدیر جامعه به معنای اقتدارگرایی و خودکامگی نیست تا بهانه شبهه افکنی عده‌ای شود چه آن‌که با تمهیدات قانون و شرایطی که برای رهبر لحاظ شده، کمترین احتمال لغزش را در بین مسئولان نظام داراست.

بدیهی است که مشورت با صاحب نظران چه به صورت قانونی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس شورای اسلامی و دیگر مسئولان لشکری و کشوری و چه غیر رسمی با اشخاص حقیقی و حقوقی معتبر، برای کشورداری لازم است، اما جایگاه ولایت فقیه می‌طلبد که یک نفر بر صدر امور نشسته و زعامت کند.

نکته ظریف تری نیز در گفت و شنودها به گوش می‌رسد که باید با دقت به کالبدشکافی آن پرداخت؛ نظر حضرت امام علیه السلام، متن قانون اساسی و عملکرد سیاسی نظام به ویژه مجلس خبرگان درباره انتخاب رهبری، معلوم و بی شک و شبهه است اما باید دید طرح مسئله «شورای افتا» چه مدخلیتی به موضوع رهبری دارد؟

این احتمال وجود دارد که عنوان نمودن چنین مطلبی، صرف پیشنهاد برای پژوهش، مشاوره و صدور اجماعی فتوا

در امور حکومتی باشد.

احتمال دوم این که سخن از شورای فتوا و خلط آن با شورای رهبری (که شاید مورد نظر پیشنهاد دهندگان نبوده) برای جا انداختن این مسئله است که یک فقیه شأنت صدور فتوا برای حکومت و اجرای آن را ندارد.

همچنین بعید نیست طراحان این نظریه، در صدند در اذهان عمومی، مرحله گذاری از حکومت ولی فقیه به صدارت نخبگان ایجاد کنند.

احتمال اول، محل تأمل و بحث و نظر است اما نه در افکار عمومی و مطبوعات. این که عده‌ای از علما در لجنه‌ای علمی به تدوین مباحث حکومتی اسلام پرداخته و به نظر صائبی هم برسند و آن را در اختیار مقامات مسئول بگذارند تا پس از تأیید ولی فقیه به اجرا گذاشته شود، نیکوست، اما باید به راهکارهای اجرایی شدن و پیامدهای منفی و مثبت آن نیز اندیشید.

اما احتمال دوم. در نگاه اول، انگیزه طرح آن را پر رنگ می‌کند. سابقه رهبری پیامبرگونه حضرت امام خمینی علیه السلام و رهبری فرزانه آیت الله خامنه‌ای (حفظه الله) جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که با تمهیدات قانون اساسی و حساسیت‌های موجود، شخصی به رهبری برگزیده می‌شود که نسبت به دیگران از امتیازاتی برخوردار است و یکی از آن‌ها تسلط بر مبانی فقهی حکومت اسلامی است. چیزی که به هر دلیل از حیث نظری در تاریخ حوزه‌های علمیه، چندان به آن پرداخته نشده و پیروزی انقلاب اسلامی، فرصتی برای بازگشت اندیشمندانه و با

وسعت دید به منابع شرع را فراهم آورده است. به دیگر سخن نگاه حکومتی به آموزه‌های قرآن و سنت به خاطر شرایط گذشته، کمتر مورد توجه بوده و تنها در حد مباحث سیره و تاریخ باقی مانده است و ما اکنون در آغاز راه نظریه پردازی و تجربه حکومت اسلامی در زمان غیبت هستیم نه در پایان آن. بنابر این کشف و گزینش فقیه جامع‌الشرایط برای رهبری، از بین کسانی که به احکام حکومتی واقف بوده و شجاعت و تدبیر لازم را نیز دارند، جای گزینه شورا را باقی نمی‌گذارد، هر چند بهره‌مندی از انظار علمای سلف و معاصر، راهگشا خواهد بود.

و اما احتمال سوم، دیدگاه صاحبان نظریه شورا در باره ولایت فقیه را به چالش می‌کشد؛ زیرا روح اصل ولایت فقیه با ذات شورای نخبگان در یک راستا دیده نمی‌شود. ولی فقیه شخصیتی معتبر در نزد شیعه و فقه مکتب اهل بیت علیهم السلام است، اما شورایی مرکب از نخبگان که قطعاً در قدم اول، فقیهان هستند، نمی‌توانند دارای این مقام باشند و از عهده مسئولیت کلان و متمرکز آن برآیند.

نکته آخر این که به صلاح اسلام، نظام، کشور، مسئولان و مردم است که سخن گفتن از اصل مترقی ولایت فقیه، به کرسی‌های نظریه پردازی مجامع علمی سپرده شود و از طرح این مباحث در فضای مسموم و دشمن شادکن پرهیز گردد تا نه از انقلاب و سرمایه‌های آن هزینه شود و نه خاطر ملت عزیز ایران پریشان شود. چنان باد و چنین مباد!